



شورش ما ارائه یک انتخاب علیه ظلم و نابرابری نیست.
شورش ما ارائه دهنده جایگزینی برای نظم رسوب گرفته ی موجود نیست.
شورش ما عمل کردن به تنها انتخاب ممکن است.

عصیانی است برای درهم کوبیدن ساختار های کهنه حاکم ، برای رشد و نمو درخت
تناوری که شاید ما جوانه کوچک آن باشیم.

شورش رو به دانشجویی سخن می گوید که امروزه سرخورده از سرکوب و قهر، سرخورده از احکام کمیته و حراست، تعلیق و محرومیت، باز در حرکت است و در مسیر بی پایان تضاد، حرکت و تکامل برای به خود آوردنی، باز فریاد برمی آورد.

پس:

همراه شو عزیز

همراه شو عزیز

کین درد مشترک

هرگز جدا، جدا



زبان سرخ

های شحنة

خنجرت رادر پشت کدامین بی خبر فرو می کنی
که سینه ی ستبر من اکنون تشنه ترین است به تیغ تو
ای قحبگان نان به پلیدی خور دروغ

بشنو مرا

ببین

کینک منم، من
ایستاده در میان شهر بند و سیم خاردار
اکنون منم، من

تنها میان شما زنگیان مست

گر بودن شما

زخم است و داغ و شکنجه و دشنامهای تند
_ که هست _

بودن مرا فریاد کر کننده ای است

در گوش عادت مردم

در صحن کاخ ظلم

چیزی فراتر از ندای رخوت از مناره های دروغ

گر بودن شما

حکم است به تهمت و دروغ

قتل است با دار و گلوله و گرسنگی

ننگ است یا ستم کشاندن به یک اسیر

_ که هست _

بودن مرا یکباره سر کشیدن است

جام بلا و درد و ننگ و مرگ را

نامم ز ننگ و ننگم از تمام نام شماست

تا سرخ باد زبانی که بر باد دهد راحت شما

شاید باید آمار و ارقام ریز و درشت خط فقر، تورم، بیکاری، تعداد دانشجویان محروم از تحصیل، تعداد زندانیان سیاسی را بالا و پایین کرد تا شرایط موجود را تصویر کرد، اما کدام کلام و آمار و ارقام می تواند رنج و فقر کودکی را به تصویر بکشد که از جهان، چهار راه را می شناسد و از زندگی، کفش و جعبه ای واکس را؟ کدام کلام می تواند رنج کارگری را تصویر کند که ترس از بیکاری، کرایه خانه و نان شب به او حتی اجازه فکر کردن به آنچه بر او می گذرد را نمی دهد؟

چگونه می توان رنج یک زن و سرخوردگی و محرومیت او در قانون و حقوق موجود را با آمار و ارقام تصویر کرد؟ چگونه می توان حسرت دانشجوی محروم از تحصیل، حسرت یک زندگی تباه شده زیر پای قدرت و تحت عنوان قانون و انسانیت به تاراج رفته ی انسان را با کلام تصویر کرد؟ کدام کلام می تواند زندگی ماشینی جامعه ی کنونی را که صبح تا به شب با سرخوردگی، رخوت و سیاهی معنی می شود و به جای به پیش رفتن، در گنداب تکرار فرو می رود را به تصویر بکشد...؟

پرسشهای فوق اما درک ما را از این حقیقت منحرف نمی کند که نه بیان شرایط موجود و پرداختن به تضاد فقیر و غنی _ در قالب تقدس بخشیدن به فلاکت، فقر و ستم کشی _ که عینیت شرایط موجود، تضاد بین ستم و ستمگر، تضاد بین خواست و سرکوب، استثمار کننده و استثمار شونده و در اوج شناخت و آگاهی، تضاد بین کار و سرمایه خود دلیل حرکت و عصیان در راه تغییر شرایط موجود است.

شورش نشریه ای بدون مجوز و خارج از دسترس تیغ سانسور حاکمیت در دانشگاه است. شورش نشریه ای غیر قانونی است که نویسندگان آن به محوریت آگاهی بخشی علیه وضعیت موجود در آن گرد هم آمده اند. شورش قوانین نوشته شده خارج از مفهوم و محوریت انسان برای استثمار انسان را به رسمیت نمی شناسد. شورش مجوز خود را از نیاز به تغییر شرایط موجود می گیرد نه مجوز و قانونی که قدرتمندان در راه تثبیت شرایط موجود و تثبیت استثمار و بردگی وضع می کنند. شورش نشریه ای است برخواسته از واقعیت، به هدف تغییر واقعیت. شورش تیغی آخته است در دست عصیانگران برای برای پاره پاره کردن از خود بیگانگیها به جهت تغییر عینیتهای موجود در جهت آزادی واقعی انسان.

شورش نشریه ای دانشجویی است از آن جهت که کلام دانشجوی عصیان گر، پرسشگر و منتقد است. دانشجویی که مشکلات رفاهی، آموزشی و صنفی دانشگاه را نه در چارچوب و مرز دانشگاه که مشکلات را در شرایط و در ارتباط با جامعه نقد می کند و در ارتباط با جامعه در پی تغییر شرایط موجود است.

دانشجویی که به سیاست سیاستمداران، شلاق جلاخان، انگ حرافان و شایعه سازان و به نفرین این و آفرین آن بهایی نمی دهد.

شورش از دانشگاه سخن می گوید، از دانشگاه توقیف شده، دانشگاه ممنوع، دانشگاه ورود ممنوع، خروج ممنوع، بیان ممنوع، کانون فرهنگی ممنوع، نشریه ممنوع، کتاب و کتابخانه ممنوع، دانشگاه اعتراض ممنوع.

سهند احمدی

به دنبال جریان‌های گذشته و اتخاذ عملیات نظامی وسیع در سطح دانشگاه‌ها از سوی حکومت، آغاز سال تحصیلی جدید برای دانشجویان با سکوت همراه است. سکوت دانشجویانی که دوره تعلیمی خود را گذرانده‌اند، سکوت آنانی که تازه دوره محکومیت محرومیت از تحصیل خود را آغاز می‌کنند، سکوت دانشجویانی که تازه از زندان بازگشته‌اند و سکوت آنانی که باید هنوز حبس بکشند. اما در این سکوت دانشگاه آنچه از نعره و نهییب بازجوها و ماموران حراست و قلم چاپلوسانه بسیجی دانشگاه و هرزه قلم کیهان آزار دهنده تر است، حرافی‌های محافظه کارانیست که هفت رنگ سیاه و زرد و سبز و ... را به هم می‌آمیزند تا قلم سفیدی عرضه کنند که من روشنفکر، قلم‌هایی که با نزدیک شدن به ایام انتخابات، در توهم به رقص واداشتن جنبش دانشجویی به رقص می‌افتند که یا میدان را برای تاختن خود خالی کنند یا در ناز رقص، خودنمایی کنند که شاید فرجی، غافل از اینکه جامعه و به تبع آن دانشجوی، نه با وهم قلم رقص که با نای زمان می‌رقصد و می‌رقصاند.

این واعظان، بر منبر مقالات و سرمقالات، گاه و بیگاه، آنچنان علامه وار می‌تازند که کارخانه قلم زنی باید، تا اراجیفشان را پاسخگویی شاید.

قوچانی در سرمقاله شهروند بالا و پایین می‌شود و در باب جنبش دانشجویی می‌گوید:

" دانش، محافظه‌کاری می‌آفریند و ایدئولوژی، انقلابیگری. دانش به انسان فروتنی می‌دهد و ایدئولوژی تهور. دانشگاه، دانشجو و دانشور می‌سازد و جنبش دانشجویی، ایدئولوگ و اینک در غیاب جنبش دانشجویی چه خوب که به جای ایدئولوگ، دانشور ساخته شود و سیاستمدار که اگر دانشجویی بخواهد به صورت حرفه‌ای در سیاست دخالت کند به جای جنبش دانشجویی باید وارد شاخه دانشجویی احزاب سیاسی شود و سپس مراتب ترقی را در آن حزب سیاسی طی کند و آنگاه وارد پارلمان یا دولت شود." او در انتها با نقل داستانی از جنبش دانشجویی فرانسه، نتیجه گیری می‌کند که عاقبت جنبش دانشجویی مرگ است و شعار گونه فریاد می‌زند: "جنبش دانشجویی مُرد، زنده‌باد دانشگاه."

در نمونه دیگری تقی رحمانی در بخشی از مقاله خود در شماره 577، شنبه، 9 شهریور، 1387، روزنامه کارگزاران می‌نویسد:

" جریان دانشجویی متأثر از فضای روشنفکری جهانی و داخلی است. این فضا در عمل دو ویژگی کلان دارد، آرمانی و انتزاعی است. به عبارتی نگاه معطوف به آرمان دارد.

فضای آرمانی به دنبال تحقق صددرصدی خواسته‌های خود است. در فضای آرمانی آنچه مهم است، حقیقت است بدون توجه به واقعیت،

ایستادگی بر اصول به مقاومت بر سر جریات می‌رسد و یک خطای راهبردی، به مثابه محور شکست در ایده و آرمان فرد منجر می‌شود." موضع گیری این به اصطلاح روشنفکران حتی در پارادایم فکری خودشان قابل نقد است. ساموئل هانتینگتون در سامانه سیاسی کشورهای در حال گذار می‌گوید: "در جوامعی که فضای لازم برای حضور و فعالیت نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی مارکدار و شناخته شده نباشد پاسخ جامعه برای تامین نیاز سیاسی از خلال جاهای صورت می‌گیرد که کارکرد و کارویژه اصلی آنها سیاست نیست. مثل ارتش، کارگران و دانشگاه‌ها."

این روشنفکران با گم کردن علت و معلول در استفاده از نظر هانتینگتون چنین نتیجه می‌گیرند و مرگ جنبش دانشجویی را برای رسیدن به، به اصطلاح، توسعه سیاسی آرزو می‌کنند، غافل از اینکه بنا به نظر هانتینگتون، این توسعه سیاسی و ایجاد نهادهای مدنی در جامعه است که نحوه فعالیت جنبش‌های اجتماعی را تغییر میدهد و به زوال این جنبشها می‌انجامد، حال اینکه اینچنین نظراتی که با سیاسی شدن دانشجویان مخالفند، بالعکس نتیجه می‌گیرند که اگر جنبش‌های اجتماعی به درون نهادهای مدنی کشانده شود، یک قدم به توسعه سیاسی نزدیکتر شده ایم. آنچه هانتینگتون نتایج توسعه سیاسی می‌داند، اینان از ملزومات توسعه سیاسی به شمار می‌آورند. و گو اینکه جامعه گوسفندانی هستند که باید به قلم چوپان به درون آغل نهادهای مدنی کشیده شوند، سعی دارند ملزومات را به خورد جامعه دهند.

اینچنین نقدی هر چند شاید در مرحله ای پاسخگوی مخالفان فعالیت سیاسی دانشجویان باشد اما خود در مرحله ای بالاتر در بوته نقد قرار می‌گیرد چرا که لازمه اینچنین نقدی، پذیرفتن چنین کارکردی از سوی نهادهای مدنی و پذیرفتن تعریفی است که از فعالیت سیاسی ارایه می‌دهند. در چنین نقدی "سیاست، چوپانی من است" پذیرفته شده و بخت بر سر رسیدن به چوپان است.

دستیابی به توسعه سیاسی - با تعریفی که اینان به کار می‌برند - هر چند آخرین مرحله آزادی در نظم تا کنون موجود جهانی است اما اینان آنچنان از آن سخن به میان می‌آورند که گویی پایان حرکت به سوی آزادی واقعی بشر است. در این دیدگاه، نهادهای مدنی و امور سیاسی انسان چون چیزی بیرون از انسان تلقی می‌شود. در این دیدگاه، به قول مارکس، "رابطه جامعه مدنی با سیاست در حد رابطه انسان مذهبی با مذهب روحانی است."

انسان با تصمیم قبلی، تحصیل و یا ورود به احزاب و نهادها، سیاسی نمی‌شود، انسان سیاسی است چون زندگی می‌کند. انسان‌ها در جهت رفع تضادهای موجود در زندگی عینیشان، افسار از دست روزنامه نگار و سیاستمدار می‌گیرند و خود بی واسطه وارد صحنه می‌شوند.

آنگاه این سیاست انسانی است که نه خارج از انسان و در مقابل انسان که به انسان بازگشته و در جهت از بین بردن نظم تا کنونی گام بر می دارد. حرکت و تکامل متوقف نمی شود و این حضور مداوم و بی واسطه در جهت رفع تضاد های انسان است که به تکامل تاریخ معنا میدهد و به حرکت عینیت می بخشد

آری، جنبش دانشجویی جنبشی رادیکال است که حداقل های محافظه کارانه شما را معنی نمی کند. و در راه برانداختن ریشه ای تضادهای پیش روی خود گام بر می دارد. نه تنها نهادهای کنونی را نماینده خود نمیداند که هیچ نهاد ماورای انسانی نمی تواند با آن همراهی کند چرا که خواه ناخواه در مرحله ای از حرکت در تقابل با آن قرار خواهد گرفت.

اگر کمی به حافظه تاریخی کوتاه و بلند خود رجوع کنیم و این تناقض ها را نه در بوته نقد که با کنار هم گذاشتن مباحث گذشته نه چندان دور و مقالات اخیر با هدف یافتن دلیل مطرح شدن چنین بیاناتی در چنین زمانی بررسی کنیم مسئله جالبتر می شود.

در جریان انتخابات مجلس ششم، دفتر تحکیم که در به قدرت رسیدن اصلاح طلبان نقش مهمی داشت و طعم قدرت را هم در مجلس دوره های دوم و سوم چشیده بود، در سهم خواهی از قدرت، با وجود مخالفت بسیاری از اصلاح طلبان، لیست کاندیدا ارایه داد. از آنجا دوگانگی خطاب کردن تحکیم با عنوان جنبش دانشجویی واضحتر شد و نتوانست آن نقش کنترل و در دید اصلاح طلبان به آغل کشاندن دانشجویان را خوب بازی کند.

اما امروز با نزدیک شدن به ایام انتخابات و احتمال به قدرت رسیدن دوباره اصلاح طلبان، مقالات و سر مقالاتی، یکی با تئوری هانتیگتون، دیگری با نقل تجربه بندیت و هزار اشوه قلم میزنند که با فعالیت سیاسی دانشجوی مخالفند. البته به تلویح جنبش دانشجویی را دفتر تحکیم به حساب می آورند و بالعکس. در این میان دفتر تحکیم که از گذشته خود پشیمان است این بار رام شده، به پدران خود پاسخ می دهد: لینک سیاست از سایت خبر نامه امیرکبیر حذف می شود و در بیانیه جدید دفتر تحکیم به نوعی تغییر در شکل فعالیت سیاسی اعلام شده که حتی از سوی برخی رسانه ها به کناره گیری دفتر تحکیم از فعالیت سیاسی تلقی شد و مهدی عربشاهی، دبیر تحکیم، در گفتگویی اعلام کرد که این برداشت اشتباه بوده و ما از فعالیت سیاسی کناره گیری نمی کنیم بلکه رویکردی مدنی به سیاست خواهیم داشت و در ادامه فعالیت سیاسی مدنی را چنین تعریف کرد:

" رویکرد مدنی به حوزه سیاست بیشتر نقد دیدگاه ها و روش ها است. یعنی دانشجویان می خواهند آرمان های خود را از راه تغییر رفتار حاکمان تعبیر ببخشند. در حالی که فعالان حرفه ای سیاسی می خواهند این تغییر را از طریق حضور در قدرت عملی کنند. طبیعی است که فعالیت دانشجویی بیشتر در جامعه مدنی است و آنچه که مد نظر ما قرار دارد، این است که ما باید با رویکرد مدنی به عرصه سیاسی نگاه کنیم."

پس نیازی به نقد نیست، کافیسست زبانشان را ترجمه کنیم تا منظورشان را

متوجه شویم: در زبان اینان جنبش دانشجویی یعنی دفتر تحکیم وحدت، فعالیت سیاسی مدنی که شایسته دانشجویست هم که دبیر تحکیم ترجمه کرد، منظور از فعالیت سیاسی در عرایض این عالیجنابان وارد شدن به عرصه قدرت است.

خلاصه کلام آنکه بهتر است اصلاح طلبان درون حکومتی با حذف عبارت "جنبش دانشجویی" در مقالات و صحبت های خود و جانشین کردن عبارت "دفتر تحکیم وحدت" به جای آن، بی جهت بده بستان ها و حساب های تسویه نشده خود را تبدیل به لفاظی های بی معنی پیرامون جنبش دانشجویی تبدیل نکنند و با زبان بازاری یک تاجر خرده پا رک و پوست کنده بگویند: " تحکیم! پی سهم خواهی در بازی جدید ما نباش، مامله ی قبلی به هم خورده "



بخواه

بجنگ

به دست آر

تمام آنچه به حفظ آن دلخوشی

مالیات فردای تو برای زنده ماندن است

پس برای زندگی کردن عصیان کن

شورش تنها سلاح تو در جنگ نظم و بردگی

است.

نقد به مثابه شیوه تثبیت شرایط موجود

نوشین شرافت

پس از گذشت یک سال از وقایع انتشار نشریات جعلی در پلی تکنیک و لغو مجوز شدن تمامی نشریات دانشجویی و پشت سر گذاشتن سکوت یک ساله دانشگاه، امسال با نزدیک شدن به ایام انتخابات، بازار نقادی به شیوه نقالی و سرگرمی، داغ شده است. روزی داستان مدرک جعلی وزیر کشور نقل می شود و روزی رحیم مشایی سوژه میشود، روزی آینه، نشریه کانون اندیشه دانشجویان مسلمان، تربیون نقد دولت است روزی برد انجمن اسلامی.

آنچه این روزها تحت عنوان نقد ارایه می شود در دو جبهه متفاوت در نهایت به تثبیت شرایط موجود می انجامد.

بخشی از این نقدها ادامه همان لفاظی ها و درگیری های جناح های سیاسی حکومت برای کسب قدرت متغیر چند روزه است. تغییر شرایط موجود نه در جهت بهبود وضعیت جامعه که در جهت بهبود جایگاه سیاسی دنبال میشود و در این مسیر نیازی به نقد نیست و صرفاً نق زدن به شرایط موجود مسئله را حل می کند و در این بین حکومت از طریق حساس کردن دانشگاه به انتخابات از طریق درگیری های این و آن به تثبیت شرایط موجود دست می یابد.

بخش دیگری از این نقدها همان پروژه تکراری تثبیت قدرت با استفاده از نقد سطحی مشکلات برای جلوگیری از رادیکال شدن نقدها از سوی جامعه است که در حکومت های استبدادی مختلف به شکل های مختلف پیاده شده و و دستگاه های امنیتی به صورت کاملاً حساب شده و کلاسیک این پروژه را دنبال می کند و در چنین نقدهایی لنگیدن را به تنگ و گشاد بودن کفش نسبت داده میشود تا به کوتاه و بلند بودن پا توجه نشود.

اینچنین، نشریه کانون اندیشه دار خود را برای رهایی تا احمدی نژاد پهن می کند تا خدای ناکرده کسی به فکر داری برای ریشه مشکلات نباشد.

آنچه در تمامی این نقدها ثابت است پرهیز از نزدیک شدن به خط قرمزهاست، در چنین نقدهایی تغییر شرایط موجود دنبال نمی شود چرا که آنگاه که در نقد خط قرمز تعریف شود آن زمان نیست که نقد از هدف تغییر شرایط موجود خارج شده و خود به عامل تثبیت شرایط موجود تبدیل می شود. در یک کلام نقد یا احمقانه است یا رادیکال.

وجه مشخصه دیگر تمامی این نقدها، نقد شخصیت هاست. احمدی نژاد و دار و دسته ترمز بریده بارها و بارها عامل تمامی مشکلات معرفی می شوند و آنگاه که سخن از نقد ریشه ای به میان می آید باز شخصیتی مافوق جستجو میشود که یا به عنوان خط قرمز از آن پروا شود یا شجاعانه به آن تاخته شود. در حالیکه نقدی رادیکال از دایره شخصیت ها فراتر رفته و با نقد ریشه ای ساختار موجود در جهت تغییر ساختار گام بر می دارد. در چنین نقدی به جای پرداختن به شخصیت ها که حتی ارزش قلم زدن ندارد، ساختاری که شخصیت ها را می زاید مورد نقد قرار می گیرد.

نقد شخصیت ها در راه تغییر شرایط موجود مستلزم پذیرفتن اصالت شخصیت ها در راه ایجاد شرایط موجود است در حالیکه شخصیت ها خود در مسیری منتج به شرایط موجود شکل گرفته است و نه عامل ساختار موجود که خود معلول ساختار است. نه ریشه ساختار که برآمده از ساختار است.

خلاصه کلام آنکه به جای نقد مهره ها (= عمله ها، کار پردازها، عوامل اجرایی، عروسکهای خیمه شب بازی، لولوهای سر خرمن و ...) به شرایط، مکانیزم، ساختارها و سیستمی بیاندیشید که بسته به موقعیت زمانی و مکانی، مهره ها را انتخاب و به کار می گمارند. می توان همچون جغد تا نوک بینی (نوک) خود را دید و یا همچون عقاب پهنه ای گسترده را در زیر نگاه تیزبین خود قرار داد.

موسیقی اعتراضی و شرایط اجتماعی

سعیده کمالیان

1. عدم شناخت ساز و کار طبیعت و عدم توانایی در فائق آمدن بر فشارهای عوامل طبیعی انسان را به سمت فرافکنی امر طبیعی به عوامل فوق طبیعی سوق داده است که نمونه بارز آن چند خدایی یونان باستان است. به شیوه های مشابه عرفان نیز در دوره هایی از تاریخ تحت فشارها و فضای بسته اجتماعی و سیاسی: "حوالت با خدا کردن" نا رضایتی ها و گلایه هاست. و اقبال به عرفان ناشی از گسترش نارضایتی از شرایط نابسامان اجتماعی است.

2. در یک دیدگاه کلی، هنرها صورت های بیانی اند که با نشانه گان متناسب با ابزار بیانی مربوط مفاهیم بسیط را به تصویر می کشند. به طور مثال موسیقی صورت بیانی مفاهیم (مثل احساس غم یا شادی) است که در قالب نت های موسیقی توسط ابزارهای موسیقی (instruments) بیان می شود و هنر از این دیدگاه، نگاشتی است که نتیجه آن تبیین مفهومی در فضای بیانی جدید است. این ابزارها توانایی اعمال تاثیر بر فرم و محتوای اثر هنری را دارند. به عنوان مثال موسیقی rock & roll به دلیل استفاده گسترده از سازهای کوبه ای (درام) و مدرن (electric guitar) در بدو پیدایش تنها می توانست مفاهیم اعتراضی را به فضای شنیداری منتقل کند، اما در بستر زمان استفاده از مفاهیم سهل الوصول و فروکاهش سبک موسیقایی به همه پسندی (popularization) این سبک ها انجامیده است که این امر ناشی از خواست ساختارهای قدرت برای مهار شیوه های اعتراض است. با این حال شیوه جدیدی برای اعتراض از دل همین ابتدال تزریق شده زاده می شود (به فرآیند تبدیل شدن Rock & Roll از Bob dillon به elvise briesley) و این ابتدال به حدی پیش می رود که ابزار تایید ساختار غلط می شود و در مقابل عامل ایجاد آن قرار می گیرد مانند کارکرد تبلیغی Rock در ترویج سکس و استفاده از مواد (Drag) به عنوان سمبل های لذت و سرمایه داری (نظیر شکل گیری Rock از بطن این ابتدال - elvise briesley - Pink floyd ظاهر می شود)

3. از مجرای ابزار بیانی موسیقی، هنر موسیقی می بایستی مفهوم مورد نظر هنرمند را به فضای شنیداری ارائه دهد و حضور مخاطب برای اثری با مفهوم خاص در جامعه به معنای وجود مفاهیمی نزدیک به مفاهیم اثر در جامعه است. در نگاهی موشکافانه تر انتخاب نوع مفاهیم مورد استفاده در اثر توسط هنرمند است که سبک هنری را مشخص می کند (ساختارگرایی).

چهار پا خوب ، دو پا بهتر

فاطمه حیدری

به مناسبت نزدیکی دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

"در نبرد ترا ، هکتور - جنگجوی بزرگ ترا - از آشیل شکست خورده و کشته می شود ، آنچه در این مبارزه موجب مرگ هکتور می شود نه رونین تی آشیل که نقشی بود که روی سپر هکتور وجود داشت و باعث شد هکتور از آشیل غافل شود."

قبل از هر چیز فرض کرده‌ام مخاطب با ساختار حکومت ایران آشنایی داشته و جایگاه دولت در بین قوای سه گانه و دیگر ارکان این حکومت را براساس قانون اساسی می شناسد و خوش بینانه امیدوارم مخاطب خاطره ای از آنچه بعنوان شاهد ذکر خواهم کرد داشته باشد.

دوستان ما در جبهه حزیمت کشیده اصلاحات ، جراحی دردناکی از دشنامها و ناسزاهایی که در اواخر دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی و بسا بعد آن به دلیل عدم کفایت و بسا عوام فریبی این دولت ، از جانب کوچک و بزرگ این مملکت نصیب دیده اند . مستقل از اینکه آیا برآستی دستاوردهای دولت اصلاحات ، ساختاری و عمیقاً اجتماعی و سیاسی بوده است و بی آنکه در پی اثبات این امر برآیم که فضای سیاسی باز ایجاد شده در دولت هفتم و هشتم ، آیا برآستی هدیه ای برای فعالین سیاسی بوده است یا دامی تا عنان از کف رفته حکومت را دوباره محکم تر بکشند؟

به خوبی به یاد دارم که آقای خاتمی در بیشتر سخنرانیهایشان از سنگ اندازی هایی که مانع از انجام برخی اصلاحات می شود ، سخن می راندند و اکنون نیز پس از آنکه شرط کرده اند در صورتی که در عمل ضمانت اجرایی داشته باشند در انتخابات شرکت خواهند کرد و حاضر به گذشتن از آبروی خود به نفع خواسته‌های مردم خواهد شد ، لذا سعی خواهم کرد کارکرد جدیدی که برای دولت در حکومت ایران در نظر گرفته شده را استخراج کنم شاید مفید باشد.

دولت اصلاحات در دور دوم، به ظاهر برآمده از خواست مردم، برای انجام خواسته های آنان بود و این عدم توانایی دولت در برآورده کردن خواسته های مردم ، با عنایت به این موضوع که غالب مجلس در دو سال اول دور دوم ریاست جمهوری خاتمی اصلاح طلب بوده است ، تنها میتواند از سنگ اندازی دیگر ارکان حکومتی که تماماً توسط رهبری تعیین میشود ، ناشی شود و از این رو خواست و عدم توفیق دولت اصلاحات در تغییر بخشهایی از قانون اساسی ، در روبرو شدن مستقیم تر خواست مردم و حکومت موثر واقع شده و باعث می شود حرکت های مردمی ای که در این دوره شکل می گیرد دارای وجهه ضد حکومتی باشد و بطور مشخص این ناراضی در زمره های حکومت سکولار تبلور می یابد.

یکی از فاکتور هایی که در زمان انتخابات نهم ریاست جمهوری از زبان بیشتر مردم شنیده می شد ، معمم نبودن کسی بود که می خواستند به او رای دهند و حضور گسترده کاندیداهای غیر معمم نیز گویا پاسخی به این خواست بود و این امر در دوره قبل از آن در هشتصد هزار رای کسب شده توسط آقای زواره ای نیز مشهود بود . اما در دور نهم انتخابات آنچه باعث پیروزی احمدی نژاد در مرحله دوم شد علاوه بر غیر معمم بودن وی تفاوت شعارهای اقتصادی ارائه شده ، خاطره بسیار تلخ مردم از مشکلات اقتصادی در دور دوم دولت سازندگی ، عامل باز دارنده در احتمال تکرار مصائب گذشته به شمار می آمد .

این چالش پیش روی هر هنرمندی که نیاز به بیان را احساس می کند حضور دارد و استفاده از سبکهای موسیقی یا تغییر آنها برای نیل به اثری خنثی یا اعتراضی از این چالش ناشی می شود. در فضای ملتهد انقلاب ایران شجریان از موسیقی سنتی به نفع فضای سیاسی سود می برد و اعتراض را با این سبک بیانی به فضای شنیداری مقبول حکومت تزریق می کند و در کنار وی فرهاد، با استفاده از سبک های اعتراضی غربی (جز) به ارائه آثار اجتماعی-اعتراضی می پردازد.

ترویج موسیقی سنتی به شیوه آکادمیک و اشاعه عرفان گرایی در موسیقی سنتی راهکار حکومت برای حذف کارکرد اعتراضی موسیقی سنتی بوده و موفق نیز شده است اما از دل این ابتدال (علیرضا افتخاری و محمد اصفهانی) شیوه ای ترکیبی شکل می گیرد (محسن نامجو) و باز به مانند گذشته در کنار این شیوه جدید، سبک های اعتراضی غربی نیز مورد استفاده قرار می گیرند(شاهین نجفی از رپ و کیوسک از جز و کنتری) همانگونه که در تاریخ موسیقی، سبک Rock & Roll در بلوک شرق (چکوسلواکی) کارکرد اعتراضی برای اجتماع جوانان معترض در حکومت- های توتالیتر مشابه کارکرد سبک های موسیقی غربی مورد استفاده در ایران است.

4.سر خوردگی های اجتماعی، در نتیجه بی اعتمادی به فرایند صلح جهانی و دولت های مدعی حقوق بشر و دموکراسی در جهان، موجب رجعت به امر الوهی و عرفان گرایی مجدد چه به سبک مسیحیان غربی چه به شیوه عرفان شرقی و اشاعه اشتیاق به جادو و معجزه (هری پوتر) میشود، اگر چه داعیه داران پایان عصر ایدئولوژی از این حقیقت غافلند که ناکامی مکاتب انسانی نه در غیر عملی بودن آنها که در عدم التزام دولت ها یا کژ فهمی های ناشی از خود شیفتگی است، زیرا این کژ فهمی از عدم توجه به ساده ترین اصل تفکرات انسانی که همانا مبتنی بودن بر تجربیات علمی است ناشی می شود. با این حال تعارضات و تناقض های اجتماعی، بستری سیاسی را برای اعتراض هنری ایجاد میکند و این شیوه بیان (اعتراض) در موسیقی برای از بین رفتن فضای سرخورده اجتماع مفید واقع می شود. پاسخ به این سوال که آیا ماهیتا هنر میتواند مبلغ عرفان گرایی باشد و اینکه آیا هنر عرفانی ، وقتی اثری انسانی خلق می شود نیاز به فرافکنی اجتماعی را ارضاء میکند یا تنها مسئله را بغرنج تر می کند، خود دست و پا زدن در تخیلات ایده آل بدون توجه به کنش و اندر کنش متقابل هنرمند و اجتماع است.

هنر اعتراضی و بطور مشخص موسیقی اعتراضی پاسخ به خواست متقابل هنرمند و اجتماع است که می تواند بیماری های اجتماع و سرخوردگی های آن را برای ایجاد عزم مردمی برای مرتفع کردن آن بیان کند.

آنچه میبایست خواست مردم در این دوره را پاسخ می داد، نه آزادی های سیاسی و مدنی بی ثبات و روزنامه های توقیف شده که ثبات اقتصادی و امنیت اجتماعی وعده داده شده در شعار های احمدی نژاد بود. با این حال دستاورد سه سال دولت غیر آخوندی و مهرورز احمدی نژاد چه بود؟ شخصاً در این سه سال هنوز کسی را ندیده ام که به ایشان رای داده باشند. در عین حال انتظار دریافت پاسخی منطقی و بدور از فریب و تحمیق، از اطرافیان وی، خود را به حماقت زدن است و شیوه پاسخگویی منحصر به فرد ایشان زبازد است. ناچاراً منصفانه اگر بنگریم دولت مهرورز نهم همانند دولتهای قبل در افتتاح عملیاتهای عمرانی و طرح های رو به پایان دولتها و حکومتهای قبل (شاهنشاهی) توانا بوده است. حال آنکه در ایجاد طرح های جدید کارنامه چندان قابل اعتنایی ندارد، اما در حیطه اجتماعی و بخصوص در حذف آزادی های اجتماعی و سیاسی، ایجاد فضای رعب و وحشت، پلیسی کردن فضای اجتماعی و تبدیل فضای شهر به پادگان، تخریب چهره ایران در مناسبات بین الملل و پیاده سازی تمامی طرح های غیر اقتصادی، برای به نابودی کشیدن اقتصاد بیمار ایران و تحمیل فشار های بیشتر بر مردم، از تمامی جهات برآستی بسیار موفق تر بوده است و امکان استفاده وسیع از صدا و سیما برای این دولت نسبت به دولت های قبل مهیا تر است و در کنار این بمباران های خبری سراسر دروغ، حرکت های تبلیغاتی دیگری چون تشکیک در هلوکاست و جلسه با یکی از سران نئو نازی و مسافرت استراتژیک به کشورهایی با حکومت اقتدارگرا و یا دیکتاتوری یا آن دسته که به ظاهر در مخالفت با حکومت های حامی سرمایه داری هستند، در کنار مشی حکومت در

آشفته سازی و ناامنی منطقه به منظور توجیه فرایند گسترش دامنه فعالیت های نظامی در داخل و خارج کشور و تحمیل خود به نظام جهانی باعث می شود حکومت با ماهیت وجودی سرمایه داری جمهوری اسلامی در ایران به عنوان یکی از دولت های حامی سرمایه داری، در مقابله با سرمایه داری جهانی قرار گرفته و به منظور حفظ حیات، به تاراج سرمایه های ملی بپردازد و در لبنان و فلسطین و... اقدام به دست و دل بازی کند.

با اینکه سوال اساسی می تواند این باشد که آیا این باج دادن ها حیات حکومت را تضمین خواهد کرد، روشن است که این عدم کفایت در برآورده کردن خواست های اقتصادی مردم و حذف آزادی های مدنی، باعث شده است امروز آنچه در بین مردم موج میزند نه دیگر نارضایتی از حکومت، که انزجار و بیزاری از شخص اسطوره حماقت و دولت ایشان باشد.

اگر نمیتوانستیم بطور قطع بگوییم در روی کار آمدن مجدد دولت اصلاحات، دستهای پنهانی در کار بوده اند، شکی نمانده که دولت مهرورز جز خیمه شب بازی کابوس گونه ای نبوده تا امید مردمانی سرخورده را از هرچه دولت غیر معمم ناامید گرداند و مردمان به ستوه در آمده به هرچه غیر از این رضایت دهند. با عنایت به اینکه ساز و کار رابطه حکومت شوندگان و دولت جز قهر نیست، ادعای مهرورزی دولت نهم و منش اجرایی آن معرف کارکرد جدیدی است که دولت در ساختار حکومت به ظاهر دموکراتیک ایران یافته است و مشابه این کارکرد را می توان بر روی سپرهایی که جنگجویان خونخوار قبایل وحشی به دست می گرفته اند باز شناخت.

ایجا پلی تکنیک است

9 خرداد 1385

